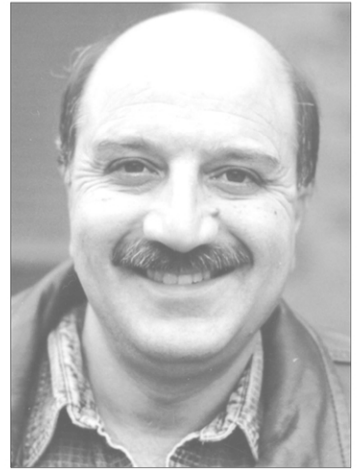


خالی از شوخی



مسعود ناصری

«دیک» کو؟

روزهای بعد از فاجعه برج‌ها، یا ساختمان‌های تجارت جهانی، همه کنجکاو بودند که چرا اثری از معاون رئیس جمهوری «دیک چینی» (لطفاً) چینی را مثل قوری چینی نخوانید! نیست. بعد از پرس و جو و تحقیقات انجام شده توسط خبرنگار زبل ما، کاشف به عمل آمد که به علت ضعیف بودن قلب ایشان، با سابقه سکت‌های متوالی، از سوی کاخ سفید توصیه شده است که قضیه را آرام آرام به او خبر بدهند. اینست که روز دوم راجع به برج اول، روز سوم راجع به برج دوم و روز چهارم راجع به پنتاگون اخبار را به او گفته‌اند.

بمب‌ها برای که رها می‌شوند؟!

خلبان: مرکز فرماندهی... مرکز فرماندهی، بیا تو... بگوشم.
مرکز: راجر، حرف بزنی می‌شنوم.
خلبان: من هنری هستم راجر نیستم!
مرکز: خنگ خدا! راجر یعنی شنیدم.
خلبان: اوه ببخشید، یادم رفته بود!
مرکز: خب؛ حرفتو بزنی، چیکار داشتی؟ وسط یک گیم جنگی توی اینترنت بودم!
خلبان: ببخشید قربان، من یک مشکل با این بمب‌ها دارم.
مرکز: خب، کجا هستی؟
خلبان: بالا مالاها کابل.
مرکز: خب، چه مشکلی داری؟
خلبان: آخه من چی رو بزنی؟ هرچی نگاه می‌کنم، نه ساختمانی نه مرکز نظامی نه سربازخانه، فقط خونه و مزرعه و آغل است. باز هم دم بغداد گرم که کارخانه شیر بچه داشت!

مرکز: البته به ادعای صدام حسین! خب مطمئنی که هیچ چیز بلند و مرتفع نمی‌بینی، برجی؟ بارونی؟ سنگری؟
خلبان: نه، فقط کوه و دره است و غار.

مرکز: چند تا بمب داری؟
خلبان: ۲۵ تا.
مرکز: گوشی دستت باشد از فرمانده عملیات پرسیم چکار کنیم.
خلبان: بجنب، بنزین کم دارم باید بگویم برم ترکیه بنزین بزنم!
(چند دقیقه سکوت و یک خرده هم پارازیت).
مرکز: الو هنوز اونجائی؟
خلبان: راجر؟
مرکز: راجر رفته دستشویی!
خلبان: نه، گفتم راجر یعنی می‌شنوم.
مرکز: حالا تمرین را بگذار کنار...

فرمانده گفت ۲۰ تا از این بمب‌ها را بزنی توی کوه و دره، بالاخره چندتا تا تصادفی به کسی می‌خوره. شاید هم کمکی بشه که رژیم بعدی پلی، تونلی چیزی از نتیجه این بمب‌ها بسازه. چهارتا را هم بینداز روی طالبان. بهرحال دستور داده‌اند که خالی برگردی!

خلبان: از کجا بدونم طالبان هستند و طرفدارهای شاه مسعود نیستند. غارها اینجا خیلی قر و قاطی است!

مرکز: فرق نمی‌کند، هر کسی ریش داشت بمب رو بنداز روش.

خلبان: اینجا همه ریش و پشم دارند. مگر عکس‌های «آواکس» هنوز ظاهر نشده؟

مرکز: چرا ولی فرمانده برده خونه به بچه‌هاش نشون بده!

خلبان: هرچی شما بگین. اما راستی ۲۰ تا اونجا، چهار تا هم اینجا، روی هم میشه ۲۴ تا پس بمب آخری رو چکار کنم؟

مرکز: ...
خلبان: الو، بیا تو، بگوشم!

مرکز: داشتیم جمع می‌زدیم، راست می‌گی؛ یک بمب زیاد میاد. راست می‌گن ریاضیات ما آمریکائی‌ها خرابه! بگذار برم از فرمانده پرسیم.

(بعد از چند دقیقه سکوت و شنیده شدن صدای موتور هواپیما؛ با مقداری پارازیت).

مرکز: فرمانده گفت آخری را سر راهت بنداز توی تهران روی موسسه کیهان، گویا از این قتل‌عام مرکز تجارت زیاد ناراحت نشده‌اند. شاید این بمب‌ها گریه‌شون رو در بیاره.

خلبان: قربان نفست! حالا تازه داری هیجان‌انگیزش می‌کنی... یوهو!!
رفتم بندازم.

مرکز: O-4 / (تمام).
خلبان: O-4 / (تمام).

نطق جورج بوش

بعد از نطق جورج بوش که خلاصه آن در آوردن دمار از روزگار طالبان و بویژه «بن لادن» بود، یکی از همسنگری‌های بن لادن تلویزیون را خاموش کرد و از او پرسید: «اسام نظرت چیه؟ چرا رنگت قرمز شده؟ آیا از دست جورج بوش عصبانی شدی؟»

بن لادن سرش را نزدیک آورد و زیر گوش رفیقش زمزمه کرد: «بین خودم و خودت، اگر به بچه‌های دیگه نگی، از ترس نزدیکه توی تنبونم جیش کنم. خودم رو بزور نگه داشتیم که ولش نکنم وگرنه وضوم باطل می شه!»

(به لهجه عربی، با مخلوطی از افغانی، بخوانید: بامزه‌تر است).

بازار سهام آمریکا

آمریکائیان و بسیاری از ایرانیان غیر از اندوهی که از فاجعه حمله تروریستی به ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی دارند با غم دیگری نیز روبرو شده‌اند. این غم، غم سقوط ناجوانمردانه! سهام شرکت‌های آمریکائی است. سهام این شرکت‌ها که بدون این حادثه قبلاً مثل کره آب شده بر روی تخته سیاه آمار و ارقام لیز می‌خوردند و پائین می‌خزیدند اکنون سقوط آزاد می‌کنند.

تدبیرهای آقای «آلن گرین‌سپن» رئیس اداره یا بانک مرکزی هم که هی بهره را پائین می‌آورد و بزودی به نرخ منفی خواهد رسید (یعنی ۲ درصد می‌دهیم که بیائید پول قرض کنید!) کاری از پیش نبرده. ایرانیان فعال در بازار سهام که خانه و زندگی و انگشتر نامزدی و شیر شب بچه‌شان را در قمار بازار سهام از

تعطیل و نیمه تعطیل در آمده است؛ از پرواز هواپیماها تا برگزاری مسابقات ورزشی، کنسرت‌ها و سرویس شرکت‌های بین‌المللی. این تعطیلی تأثیرش حتی به تهران هم رسیده، بطوری که شعار «مرگ بر آمریکا» در چند نماز جمعه اخیر تهران موقتاً تعطیل شده است. گویا دولت همه آنهایی را که ماهانه بهشان حقوق و مستمری می‌دهد و کارشان فقط آمدن به این نشست‌ها و گفتن «مرگ بر آمریکا» است به طور موقت Laid off کرده است.

رابطه همجنس‌گرایان با حمله تروریستی به آمریکا

بعد از حادثه حمله به برج‌های مرکز جهانی تجارت، دو آخوند معروف آمریکائی به نام‌های جری فالول (اون خیکه که غیب‌داره) و پت رابرتز (لاغر مردنیه با لبخند مصنوعی) که معمولاً حرف‌هایی شبیه امام جمعه‌های خودمان می‌زنند، در تلویزیون ظاهر شدند و گفتند که بعلت وجود همجنس‌گرایی و سقط جنین و گناه‌های دیگر، خدا بدینوسیله آنها را تنبیه کرده است! این آقایان یادشان رفته که براساس اصل اصلی دین مسیحیت، عیسی مسیح برای پرداخت کلیه تاوان گناه‌های بشر، بر روی صلیب می‌خکوب شد.

به نظر من خدا باید اینقدر انصاف داشته باشد که لااقل بر اساس عرف معمول کسب و کار در آمریکا،

دست داده‌اند با چشمان اشکبار در برابر مانیتور کامپیوترشان سرسختانه در جستجوی سهام شرکت‌هایی هستند که ممکن است بالا رود.

من توصیه زیادی به این دوستان ندارم، خودشان می‌دانند که احتمالاً سهام شرکت‌هایی که در خط ساخت و پخش وسائل مراقبتی و حفاظتی فرودگاه، تفتیش بدن، ضد دروغ، ضد جعل و ضد ویروس و تربیت سگ‌های پلیس و چه بسا ماسک‌های ضد میکروب شیمیائی و بمب‌های ویروسی هستند بالا خواهند رفت. فقط یادشان می‌اندازم که مراقب سهام شرکت‌های رنگ مو هم باشند! در جو موجود و این حال و هوایی که همه‌اش علیه قیافه‌های خاورمیانه‌ای است دیگر تعویض یا تخفیف! اسم‌های عربی و ایرانی به اسم‌های آمریکائی به تنهایی کاری از پیش نخواهد برد. برای دور ماندن از آذیت و آزار آمریکائیان «گردن قرمز» و متلک شنوئی از آنها، بسیاری از عرب‌ها و خاورمیانه‌ای‌های مقیم آمریکا مجبور خواهند شد تا ریش و سیبل و مویشان را کمی روشن‌تر (تا مرحله بلوند شدن) نمایند و در نتیجه سهام این شرکت‌ها تا سقف بالا خواهد رفت!

تا یادم نرفته سهام شرکت‌های تولید لنز رنگی چشم را نیز از خاطر نبرید! Have a Good Trade Day.

بازار کساد است

ای نازنین...

بعد از حادثه اسفناک تروریستی در آمریکا، تقریباً همه چیز به حالت

بشر را Double Charge نکند و قرض گرفته را دوباره مطالبه ننماید!

نکته اصلاحی!

فرهاد جعفری در مقاله‌ای در روزنامه «صدای عدالت»، چاپ ایران، تشبیه جالبی از حرکت «اصلاحات» کرده است. او اصلاحات را به مرده‌ای تشبیه کرده که بعضی‌ها از آن انتظار پلک زدن دارند! آقای جعفری خبر ندارد که بعضی از یاران برون‌مرزی خوش‌بین از این مرده بدبخت انتظار دارند که بلند شود و یک بابا‌اکرم دبش برایشان برقصد!

قاتل عنکبوتی

بالاخره معلوم نشد که اسم قاتل عنکبوتی قتل‌های مشهد چیست؟ بعضی از روزنامه‌ها جدیداً بجای «جنائی» آن را «حنائی» درج می‌کنند. رفیقم گفت: «ببین اخبار ایران چقدر آبیکی و ساختگی است که حتی اسم قاتل را درست چاپ نمی‌کنند.» به او گفتم: «ای بابا تو هم دلت خوش است، حالا یک نقطه توی اسم این خل و دیوونه جابجا شده، که چی؟ برو توی بنیاد مستضعفین ببین همین مساله نقطه جابجا چند تا صفر از ارقام کم و زیاد کرده و هیشکی هم جیکش در نیامده!»